

خط دیورند:

تاریخچه و مشکلات مرزی افغانستان - پاکستان

پیشگفتار برگردان

این پژوهش که توسط بیژن عمرانی، نویسنده جوان برتانوی صورت گرفته و در سال ۲۰۰۹ در مجله «امور آسیا» (۱) به چاپ رسیده، یکی از بهترین پژوهش‌ها در مورد خط دیورند و جوانب تاریخی - حقوقی آن می باشد. در این پژوهش در مورد اهمیت مرزها و سرزمین افغانستان، خصوصیات قبایل و مشکل اداره آنها، قوانین قبیلوی و نظامنامه جرایم سرحدی، حاکمیت افغان‌ها و وضع حکومت کابل، پیشروی روس‌ها و سیاست انگلیس‌ها، مرز بندی و ایجاد افغانستان، ساحات قبایلی و ایجاد اجنسی‌ها، استقلال پاکستان و موضعگیری افغانستان، ادامه منازعه و ادعای افغان‌ها، موضع پاکستان و قوانین بین المللی و سایر مسایل بسیار دلچسب، بحث و گفتگو شده که مطالعه آنرا برای تمام علاقمندان مسایل تاریخی و سیاسی کشور فوق العاده مهم میدانم. نتیجه اینکه، تا وقتی الحاق طلبی پایان نیابد و مرز دیورند به رسمیت شناخته نشود، خون ریزی در کشور نیز پایان نمی یابد!

پیشگفتار نویسنده

در ۱۹۰۷ یعنی حدود صد سال پیش، لارڈ کرزن یکی از اعضا و موسس این انجمن، توسط دانشگاه اکسفورد دعوت می شود تا سخنرانی نماید. او عنوان سخنرانی خود را «مرزها» انتخاب کرده و می گوید، «مرزها نگرانی عمده تقریباً هر وزارت خارجه در دنیای متمدن است... برعلاوه، مرزها مانند کناره‌های تیغی اند که در بالای آن قضایای معاصر جنگ یا صلح و زندگی یا مرگ ملت‌ها قرار دارد». سخنان او مثل سایر سخنرانی‌های الهام بخش لارڈ کرزن، امروز هم از وزن زیادی برخوردار است. کافی است ما به مناقشه کشمیر در بین هند و پاکستان، منازعه در بین روسیه و گرجستان بر سر ابخازی و اوسیتای جنوبی، نحوه ای که نگورنو قره باغ مناسبات در بین ارمنستان و آذربایجان را زهرآگین ساخته، مرزهای قابل مناقشه در بین چین و هند و در این اواخر، مشکلات در بین کمبودیا و تایلند و طرح‌های روسیه در دایره قطب شمال و منابع آن نگاه کنیم.

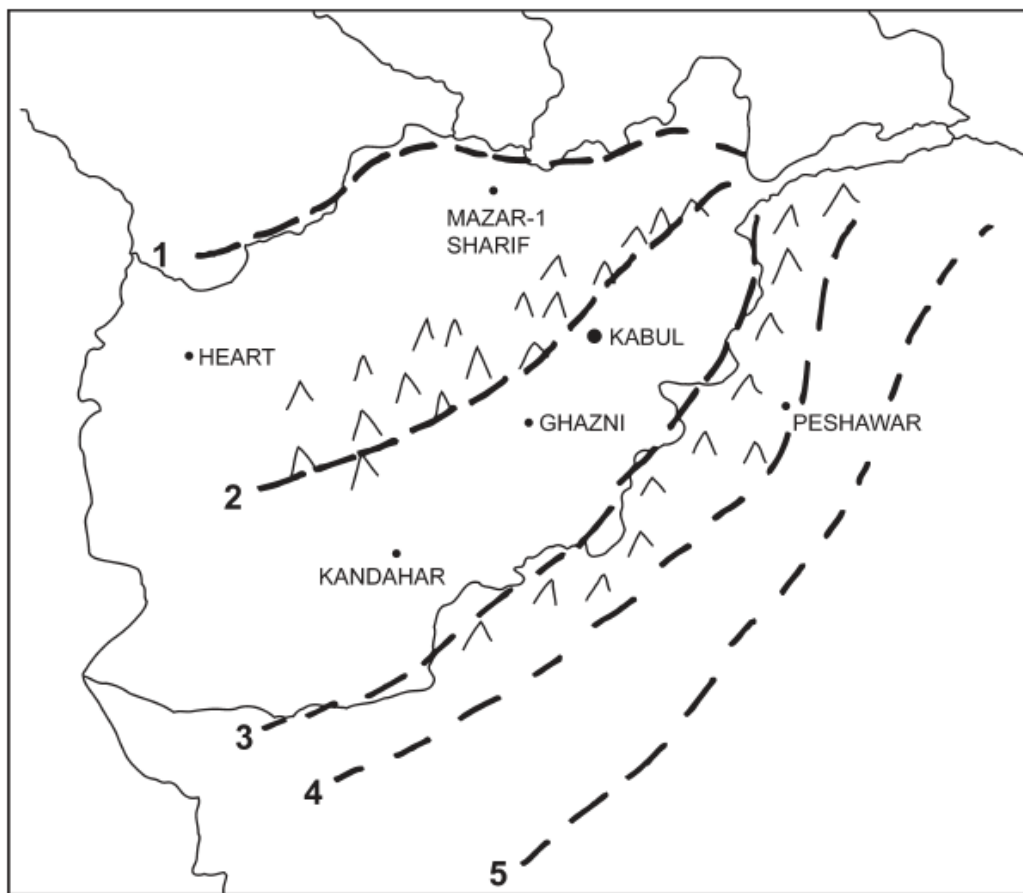
اما شاید یک مناقشه مرزی باشد که از نگاه نگرانی‌های امنیتی جهان، سایر مناقشات را تحت الشعاع قرار داده و آن خط دیورند یا مرز رسوا در بین افغانستان و پاکستان است. بعضی‌ها این مرز را منشای تمام مشکلات جاری افغانستان می دانند. کسانی هم پیشتر رفته و آنرا مسؤل مشکلات در پاکستان می خوانند. در حقیقت، کسانی هم خط دیورند را نه تنها به خاطر تروریزم و بی ثباتی در پاکستان ملامت می کنند، بلکه منشای حملات تروریستی در جولای ۲۰۰۵ در لندن را نیز در اجنسی‌های قبیلوی شمالغرب پاکستان رد یابی می کنند. بعضی‌ها چنان قاطعانه می گویند که همه چیز در افغانستان درست می شود، اگر ایالات متحده از مرز عبور نموده و «وظیفه خود در آنجا را انجام دهد». چنین تبصره کنندگان از این حقیقت کمی هم نگران نمی شوند که اداره کنندگان برتانوی ۱۵۰ سال تلاش بیهوده در حل عین مشکلاتی کردند که امروز در مقابل ما قرار دارد.

مرزها در برگیرنده مشکلات زیاد و متفاوتی اند: حقوقی، ارضی، اقتصادی، قومی، نظامی و جغرافیای سیاسی. این مرز نه تنها پاکستان و افغانستان را به حیث دو بازیگر عمده مشغول ساخته؛ بلکه جناح‌های زیادی درگیر آنند: گروههای متعدد حکومت در پاکستان، سرویس مخفی پاکستان، ارتش پاکستان، سران قبایل، متنفذین محلی، شورشیان اسلامی و غیره. در آن منافع شغلی و قاچاقبران نیز دخیل است. در این مورد همچنان خواهش جوامع وسیع خارجی وجود دارد که بصورت عام بسیار خوش خواهند شد اگر مشکلات حل شده و یک مسیر تجارتي مانند راه ابریشم کهن بتواند ایجاد گردد تا تیل را از ترکمنستان به افغانستان و هند برساند.

من در پژوهش این باتلاق در اوایل سال گذشته زمانی دچار وسوسه شدم که با بعضی افغان‌های بحث کردم که در لندن زندگی می کردند. آنها آدم‌های بسیار تعلیم یافته و حساس بودند. یکی از آنها به من نگاه کرد و از من بصورت جدی پرسید: «آقای عمرانی، آیا فکر می کنید جنگ با پاکستان یک راه حل خوب برای مشکلات ما می باشد، تا ما بتوانیم خط دیورند را تا کراچی ببریم؟» من فکر نمی کنم این بهترین مفکوره باشد، اما در آنچه او گفت نهایت متعجب شدم - تا این اندازه خصومت و آنهم در صورتیکه افغانستان با مشکلات زیادی از قبیل ایجاد حکومتداری موثر، تغذیه مردم، اتحاد قلمرو و غیره مواجه است - مرا وادار ساخت تا مسئله را بیشتر مورد پژوهش قرار دهم.

در حقیقت، با وجودیکه مشکلات پیچیده و متعدد است، تمام آنها به یک پرسش بسیار ساده منجر می شود: از نگاه تاریخی، مرز های تمام امپراتوری های این منطقه در کجا باشد؟ در درازنای تاریخ دو هزار ساله آسیای میانه، حتی زمانیکه الکساندر بزرگ از مقدونیه به اینجا می رسد، سرزمین افغانستان از یک موقعیت ستراتیژیک حیاتی در آسیای میانه برخوردار بوده و به گفته ارنولد توینبی، «چهار راه امپراتوری ها» می باشد. این سرزمین در بین سه مرکز همیشگی امپراتوری قرار داشته است. در شمال امپراتوری ترکی یا مغولی و یا در این اواخر روسی که تمایل پایین شدن به افغانستان دارد؛ در غرب، پارس و در جنوبشرق، هند. در دوران های مختلف، سرزمین افغانستان در بین آنها تقسیم بوده، یعنی یا بخشی از امپراتوری آنها و یا حوزه نفوذ آنها بوده است. اما زمانی که سوال به اندازه کافی روشن باشد - «مرز در بین امپراتوری ها کجا باشد؟» - جغرافیای افغانستان پاسخ روشنی نداشته و هیچ چیزی به شکل پدیده های فیزیکی مشخص نمی دهد تا منحنی مرز های واضح عمل کند.

افزود بر آن، یک روند همیشگی در تاریخ آسیا عبارت از فشار یا حرکت مردم از آسیای میانه برای عبور از افغانستان، عبور از کوتل های هند شمالغربی برای رسیدن به هند و ایجاد امپراتوری های جدید در آن بوده است. این موج حتی به قبایل آریایی در حوالی ۱۵۰۰ ق م می رسد و بار دیگر آن را با قبایل ترکی در ۱۰۰۰ میلادی می بینید. امپراتوری مغول اساساً یک جنبش مغول ها و ترکهای مکتب کننده در افغانستان و بعداً تاسیس کننده یک امپراتوری در هند بوده است. پرسش برای تمام این امپراتوری ها در هند عین چیز بوده است: «ما بصورت بهتر در کجا می توانیم یک مرز تعیین کنیم تا خود را در مقابل این فشار همیشگی مردمان حرکت کننده به طرف جنوب از آسیای میانه و افغانستان محافظت کنیم؟» گزینه های مختلفی وجود دارد که هیچ یک ایدئال نیست: ۱. اولی عبارت از دریای اکسوس یا مرز موجود شمال افغانستان است. اما این مرز از قلب هند فوق العاده دور بوده و نظارت آن مشکل است. ۲. گزینه دیگر کوههای هندوکش است که افغانستان کنونی را دو نیم می سازد. این خط از طریق یکتعداد شهر ها و مسکونه های کابل، غزنی و کندهار می گذرد، اما تعداد زیادی شکاف/رخنه ها در آن وجود دارد که دفاع آنرا مشکل می سازد. ۳. گزینه دیگر مرز های کنونی افغانستان، از طریق کوههای سلیمان است؛ ۴. یا این می تواند از طریق دامنه های جنوب این کوهها بگذرد، جاییکه زمینها بیشتر حاصلخیز، هموار و مثمر است؛ ۵. یا عقب تر، دریای اندوس است (شکل ۱).



شکل ۱. نقشه نشان دهنده مرز های ممکن هند در شمالغرب: ۱. دریای اکسوس (آمو)، ۲. هندوکش، ۳. مرز های موجود، کوههای سلیمان، ۴. دامنه های کوههای سلیمان و ۵. دریای اندوس (سند).

اگر یک امپراتوری که در هند حاکم است و بخواهد مرز خود را بسیار دور از دریای اندوس تعیین کند، بصورت فوری با مشکلات فوری دیگری مواجه می شود که دربرگیرنده امنیت خارجی نه، بلکه امنیت داخلی یا مشکلات نظارت قبایل پشتون است که در شرایط حاضر یک نوار بزرگ از جنوب افغانستان تا پاکستان و مناطق کوهی را تشکیل می دهد. آنها تا اندازه زیادی دارای مشترکات زبانی و سنتی اند. پشتون های کوهی مردمان بسیار خاصی اند؛ جغرافیای منطقه آنها را طوری که هستند، ساخته است. مناطق کوهی نهایت پیچیده، بی حاصل و منزوی از دنیای خارج است. برای بیرونی ها داخل شدن در این منطقه مشکل است؛ در اینجا زراعت بسیار کم بوده و زندگی نهایت دشوار است. در نبود منابع مالی یا صنایع خدمات مالی، مردان قبایلی چه می توانند انجام دهند، مگر اینکه مرتکب جرایم شوند، به قلمرو های مرفه تر یورش ببرند و بالای بازرگانی حمله کنند که در امتداد مسیر های تجارتي به طرف آسیای میانه یا پارس می روند؟ در حقیقت، یک تعداد قبایل در اسطوره های بنیادی خویش، دزدان یا رهنان بزرگی را اجداد اصلی خویش می دانند. زندگی فقیرانه باعث شده که آنها فوق العاده خشن و ارتجاعی باشند؛ اندیشه زحمت کشیدن برای زندگی غالباً پست و پایین پنداشته می شود. آنها مانند سایر باشندگان کوهی، طور مثال در البانیا یا گرجستان، بشدت از استقلال خویش غرور و افتخار دارند. آنها از تمدن و حکومت های دنیای فعلی حقارت دارند. آنها علاقه ندارند که مالیه بپردازند، آنها برای اشکال معمولی قانون و دادگاه های قانونی وقت نداشته و هیچ علاقه ای برای زندگی در زیر قوانین از مراکز دور ندارند.

اما مناطق پشتون ها فرق دارد. بعضی مناطق فوق العاده زراعتی اند، به گونه مثال، وادی کرم، جاییکه ثروت زیاد است، در آنجا مردم بیشتر مسکون بوده و حکومت های قبایل بیشتر سلسله مراتبی است. با آنهام وزیرستان یک موضوع متفاوت است. این منطقه ای است که غالباً در اخبار این روز ها قرار دارد. اگر کسی می خواهد درک خوبی از نوع مردمانی پیدا کند که در آنجا زندگی دارند به این یاد داشت یکی از اجنت های قبیلوی، هربرت ادواردز، توجه کنند، کسی که بار اول یک رئیس وزیری را (در ۱۸۵۳) ملاقات می کند:

«ملک سواهان خان رئیس عمده در بین قبایل همسایه وزیری به اساس دعوتی برای دیدن من به قرارگاه آمد. او یک رئیس قدرتمند بوده و منطقه او افتخار می کند که هرگز باجی برای هیچ حاکمیتی نپرداخته، اما آن را به شکل غارت از تمام قبایل دیگر به دست آورده است. سواهان خان همان کسی است که می تواند رهبر چنین مردمی تصور شود: یک مرد بزرگ، با سری مانند یک شیر و دست های مانند یک ببر قطبی. او با کفش های ضخیم بسته شده با صندل و حلقه ها در بالای قالین های من مثل یک لارد گام برداشت. خدمه های هندوستانی مانند گنگ ایستاده و توقع داشتند که زمین باز شود. با کالا های نخی کثیف که نیمه آن را یک لنگی گلابی در بالای سینه کلان او پوشانیده و یک شال تیره پیچیده به دور گیسو های که هرگز شانه نشده، یک نمونه پر زرق و برق در خصلت آدم خشنی که هرگز ندیده بودم. او خم نشده و فقط با یک «سلام علیکم» ساده بر چوکی خود نشست».

تمام امپراتوری ها در این منطقه یک مشکل دارند: چگونه می توانید چنین مردمی را اداره کنید؟ چنان قوانینی (این درست نیست که غالباً گفته می شود این مناطق بدون قانون است) که در جریان زمان و در مطابقت با محیط عملی و شیوه زندگی قبایل شکل گرفته، جاییکه هیچ نیروی پولیس وجود نداشته و خود-باوری (اتکا به خود) نظم روز است. آنها دارای یکتعداد اندیشه های بسیار ساده ای اند که بنام قوانین قبیلوی، شیوه پشتون ها یا پشتونوالی نامیده می شود. یکی از آنها بنام **میلستمیا** است که شامل مهمان نوازی و حفاظت مهمان است. دیگری **ننواقی** است که شامل دادن پناهندگی و پناگاه برای هر فراری است، حتی اگر بدترین دشمن باشد. اگر پشتون میزبان در نگهداری مهمان فراری خود به مقابل تعقیب کنندگان او ناکام شود، این یک لکه ننگ در عزت و افتخار او است. میزبان به خود اجازه می دهد کشته شود نسبت به اینکه اجازه دهد مهمان او اسیر شود. قانون مهم و آخری بدل یا انتقام است. هر گونه تجاوز، صرفنظر از اینکه دزدی مال باشد یا حمله بالای عزت یا خانواده نزدیک، زخمی سازی یا قتل اقارب، باید با عمل متناسب مورد انتقام قرار گیرد. گروه بندی های قبیلوی بصورت جمعی در سطح خانواده، طایفه-فرعی، طایفه یا قبیله مسئول پنداشته می شوند. اگر برادر من پسر کاکای شما را به قتل می رساند، شما حق دارید در بدل آن برادر من یا پسر من یا پدر بزرگ یا عمه مرا به قتل برسانید. اگر یک شنواری یک افریدی را قتل کند، هر عضو قبیله افریدی مکلف است تا بدل را به شکل سکه یا قتل یک عضو شنواری بگیرد. انتقام اکثراً برای همیشه دوام نمی کند. در آنجا میکانیزم های برای حل انتقام دراز مدت وجود دارد. مردم در یک جرگه جمع شده و تلاش می کنند تا راه حلی فراهم کنند. آنها می توانند موضوع را با پرداخت پول یا دادن دختر (به حیث زن یا برده) برای جانب مقابل فیصله کنند. انتقام اساساً یکی از اصول مهم در جوامع بسیار قدیمی بوده و توانسته است اثرات درازمدت و زشتی در انکشاف پشتون ها به حیث یک گروه منسجم داشته باشد. از نگاه سنتی، انتقام عبارت از یک ظرف سرد سازی برای پشتون هاست که می تواند سال ها پس از یک حادثه خدمت نماید. انتقام می تواند عمومیت یافته، یک قبیله را برای دهها نسل در مقابل قبیله دیگر قرار داده و اثرات غم انگیزی در یک تصویر بزرگ تر دارد. چون جغرافیای پیچیده مناطق که متشکل از وادی های منزوی و سلسله کوههای بلند است، باعث تقسیم مردم به گروههای مغلق قبایلی

شده است. گرایش به انتقام گیری هر گونه چانس یکجا شدن قبایل در یک ساختار متحد سیاسی را مشکل ساخته است. این چیزی است که برای پنجصد سال اخیر جریان دارد.

تاریخچه

پیش از توضیح پیدایش مرز های معاصر لازم است پیشینه تاریخی را از امپراتوری مغول در سده ۱۶ آغاز کنیم. مغول ها کوشیدند تا کوههای هندوکش را به حیث مرز شمالی هند نگه دارند. آنها از کابل، غزنی و کندهار به حیث موقعیت های دفاعی مقدم خویش استفاده کردند. آنها همیشه مظنون کابل بودند، چون از همینجا بود که بابر موسس امپراتوری مغول حملات خود بالای هند را شروع می کند. آنها می دانستند، اکثر کسانی که بالای هند حمله می کنند از کابل شروع می کنند، لذا از افتیدن کابل به دست خارجی ها بسیار نگران بودند. آنها با وجودیکه خط را بسیار دور انتخاب کرده بودند، مشکلات دوامداری برای نظارت مردمان کوهی داشتند. بابر نسبت به آنچه ما این روز ها داریم، گزینه های بیشتری در اختیار خود داشت. او در یک مورد کله مناره ای از سر های بریده ۳ هزار قبایلی ساخته و همچنان با دختر یکی از روسای قبایل ازدواج می کند. اما قرار معلوم، پس از آنهم نمی تواند صلح دوامدار را تحمیل کند. مغول ها در دوران امپراتوری خویش در سده هفده مجبور بودند با تهاجمات مکرر از کوهها مقابله کنند. اوضاع در ۱۶۷۵ خراب شده و در زمان اورنگزیب آخرین امپراتور مغول، کارد به استخوان می رسد. او به سیاست وحشتناک زمین سوخته روی می آورد، هزاران سرباز را به وادی ها فرستاده، روستا ها را سوختانده، غارت و ویران نموده و هر تعداد قبایلی را که ممکن است، به قتل می رسانند. او هم چنان بصورت موفقانه از تطمیع روسای قبایل به مقابل یکدیگر استفاده نموده و چنان شک و تردیدی ایجاد می کند که آنها به عوض مقابله با مغول، مصروف جنگ به مقابل یکدیگر می شوند. این شیوه تا حدی کار می دهد. اما میراث بی اعتمادی در بین قبایل هر گونه دورنمای موسسات متحد سیاسی را از بین می برد که شاید به آهستگی بوجود می آمدند و یا قوانین و حکومت مناطقی که شاید توافق می کردند.

در سده هجده، وقتی امپراتوری های مغول و پارس از هم می پاشند، انرژی پشتون های جلگه های اطراف کندهار و هرات آزاد می شود. آنها قادر می شوند که قیام نموده و امپراتوری پشتونی خود را بنیاد نهند. این اولین ظهور افغانستان معاصر است که آن را می دانیم. این امپراتوری پشتون های افغانستان جنوبی و قبیله درانی بود که تا مشهد در غرب، ماورای اکسوس در آسیای میانه، در پایین تا اندوس و دهلی (وقتی می توانند بالای آن حمله نمایند) وسعت داشت. این امپراتوری که در یک انفجار انرژی ایجاد می شود، بدون بنیاد های پایدار بوده و به سرعت از هم می پاشد. تا سال های ۱۸۲۰ افغانستان به چند شهر (کندهار، غزنی، کابل و پشاور) محدود شده و همه قلمرو های شمال از دست می رود. هرات به یک دولت مستقل تبدیل شده و حاکمیتی که کابل بالای پشتون های کوهی ادعا می کند کاملاً به نام است. ساحات دیگر در سده نهم توسط امپراتوری سیکه های پنجاب غصب می شود.

در این زمان، قدرت های اروپایی به مبارزه همیشگی خود برای آسیای میانه شروع می کنند. وجود برتانوی ها در هند احساس می شود. برتانوی ها هنوز در عقب دریای اندوس قرار دارند، اما سوال مرز ها و دفاع ملکیت های هندی خود را در اذهان خود دارند. در این مرحله فکر زیادی وجود ندارد که خط مرزی در کجا باشد، اما می خواستند مطمئن باشند که باید سرزمین های بسیار زیادی در بین آنها و دشمن بزرگ ایشان (روسیه) موجود باشد که طرح های برای آسیای میانه و حتی بالای هند داشتند. تا این جا برتانوی ها فکر می کردند که شاید یک «دولت حایل» بنام افغانستان ایجاد کنند. اما در ۱۸۳۹ بالای کابل حمله نموده و یک «دست نشانده» را بر تخت می نشانند. آنها نمی توانند کابل را ترک کنند، زیرا شاه دست نشانده نمی تواند خود را نگه دارد. سرانجام سربازان بیرون شده و همه به قتل رسانیده می شوند. یک شخص قوی جایش را می گیرد. قابل یاد آوری است که برتانوی ها در این مرحله، افغانستان را به حیث یک منطقه قبیلوی «حایل» می بینند، اما هنوز هم در این باره فکر نمی کنند که مرز ها در کجا باشد.

«مرز نزدیک» یا «سیاست پیشروی»

موجودیت مرز ها بطور روز افزونی مهم معلوم می شود. تا سالهای ۱۸۴۰ روس ها به جهیل ارال رسیده و به آهستگی وارد آسیای میانه می شوند. پنجاب و سند در ۱۸۴۹ به دست برتانوی ها می افتد. در این مرحله، هند برتانوی مرز موثر خود را در دامنه های کوههای دارد که مسکن قبایل پشتون های کوهی است. از اینکه این قلمرو ها حالا در اختیار برتانیه قرار دارد، برای قبایلی ها هیچ دلیلی وجود ندارد تا از حملات سنتی خود دست بردارند. لذا برتانوی ها مثل مغول ها و سیکه ها به این مسئله مواجه می شوند که قبایل را چگونه کنترل کنند. آنها در اول «سیاست مرز نزدیک» را به حیث یک اصل کوشش می کنند که مطابق آن حاکمیت برتانیه نباید به ساحاتی گسترش یابد که نمی تواند موثرانه اداره کند. لذا دامنه ها تحکیم می شود تا مردم قبایل کوهی

بیرون نگه داشته شده، سربازان غیرمنظم و مالیات وضع می شود تا در مقابل حملات بالای مردم دامنه ها مقاومت صورت گیرد. برتانیه برای خوش نگه داشتن قبایل، کوشش می کند که با آنها موافقت نامه عقد کند، با آنها دوستی کند، با آنها اراده نیک نشان دهد، به آنها مستمری در مقابل رفتار خوب پرداخت کند، به آنها پول بدهد تا خدمات فراهم نموده و راه ها را باز نگه دارند، ارتباطات را نگه دارند و به یاغیان در تقابل با قوانین قبیلوی خویش پناه ندهند. اما اینها خوب کار نمی دهد. لذا تهاجم پشت تهاجم به داخل کوهها و برای تعقیب مردم قبایلی صورت می گیرد. اما تمام اینها بی فایده است. از ۱۸۵۷ تا ۱۸۷۷ به تعداد ۱۱ تهاجم به داخل کوهها و از ۱۸۷۷ تا ۱۸۸۱ به تعداد ۱۲ تهاجم کامل صورت می گیرد، علایم آشکاری برای اینکه «سیاست مرز نزدیک» کار نمی دهد. لذا همانطوری که سده نژده به پیش می رود، شیوه دیگری توصیه می شود: «سیاست پیشروی» که بنام سیستم سندیمین یاد شده و شامل تسخیر و نگهداری ساحات در مناطق قبایلی در کوههاست. نقاط مستحکم تسخیر، تحکیم و گاریزون (پادگان نظامی) شده و توسط جاده ها وصل می شود تا نگهداری شوند. به قبایل اجازه داده می شود که امور خویش را به پیش ببرند به امید اینکه آنها بتدریج تحت نفوذ حکومت برتانیه بیایند. اما این سیاست پیشروی بصورت ناگزیری این سوال را به میان می کشد که مرز در بین هند برتانوی و افغانستان در کجا باشد.

در عین زمان ترس و هراس در مورد پیشروی امپراتوری روسیه افزایش می یابد. روس ها تا سال های ۱۸۷۰ شهر های بزرگ آسیای میانه (بخارا، سمرقند و خیوه) را تسخیر می کنند. لذا درخواست «سیاست پیشروی» در حد اعظمی آن فرض می شود، یعنی مرز ها تا حد ممکن به پیش بروند؛ به صورت ایدئال تا مرزهای واقعی یا «علمی» هندوکش با کابل، غزنی و کندهار تشکیل دهنده خط اول دفاع. این اندیشه در جنگ دوم افغان ۱۸۷۸ - ۸۰ ارایه مختصری می یابد، وقتی برتانیه دوباره به افغانستان حمله نموده و خود را در حالتی می یابد که تلاش دارد مرز های مغول را نگه دارند. برتانوی ها ناکام میمانند، اما نه بخاطر روس ها، بلکه به علت مقاومت افغان ها.

خط دیورند

روس ها تا سالهای ۱۸۸۰ پیشروی نموده و بالای دریای اکسوس و افغانستان فشار می آورند. تا ۱۸۹۳ برتانیه به این نتیجه می رسد که باید مرز های رسمی در بین افغانستان و هند برتانوی تعیین شود تا همه بدانند آنها در کجا قرار دارند و پیشروی روسیه به طرف هند جلوگیری گردد. شخص مسئول مذاکره، سکرتر خارجه هند، سر هنری مورتیمر دیورند، موسس دیگر این انجمن می باشد. او از یک خانواده هندی است؛ پدر بزرگش افسر در جنگ اول افغان و پدرش نیز عضو ارتش هند بوده است. سر هنری در اکتوبر ۱۸۹۳ به افغانستان سفر می کند و این وظیفه یکی از آنهاست که آسان و لذت بخش باشد. دو هیئت قبلی که در سده نژده به افغانستان فرستاده شده بودند، سر الکساندر برنز و سر لوئیس کاواناری در حالت بسیار ناگواری به قتل رسانیده شده و دیورند یکی از اعضای این مذاکرات بسیار حیرت آور با امیر افغانستان است. نگرانی عمده دیورند امن سازی مرز شمال افغانستان با روسیه می باشد. فیصله اول در ۱۸۸۵ بالای دریای اکسوس صورت می گیرد اما دربرگیرنده مرز های مناطق پامیر و واخان نمی باشد. دیورند به شدت در پی آن است تا مطمئن سازد که این مرز ها کاملا روشن باشد تا روس ها از طریق کوههای پامیر به داخل هند شمالی نخزند. وقتی مذاکره در بین هند برتانوی و افغانستان بر سر مرز ها جریان دارد، امیر این کارت را محکم می گیرد تا از دیورند سهم بهتری بدست آورد. قضیه از این قرار نیست که برتانیه یک پیشنهاد کاملا روشنی برای خط مشخصی ارایه کرده و تهدید نموده باشد که اگر پیشنهاد آنها پذیرفته نشود، مورد تهاجم دیگری قرار خواهند گرفت. در مذاکرات داد و گرفت های زیادی صورت می گیرد. امیر یک مرز جاه طلبانه پیشنهاد نموده و برتانوی ها یک خط مرزی بسیار متفاوتی پیشنهاد می کنند که دربرگیرنده وزیرستان در هند برتانوی است. مقدار زیاد پسروی و پیشروی وجود دارد، اما در نهایت افغان ها موافقه می کنند که دیر، سوات، پشاور و چترال باید مربوط برتانیه باشد. افغان ها در بدل آن، بعضی نقاط قوی و ستراتژیک مثل اسمار را بدست می آورند که باعث دسترسی آنها به نورستان و مناطق شرقی افغانستان می شود.

بعد، در آخرین لحظات وقتی توافق می شود که تمام وزیرستان مربوط برتانیه باشد، دیورند به خاطر چاره اندیشی و احتمالا به خاطر آبروی بیشتر امیر، برای او یک امتیاز دیگر داده و به او اجازه می دهد که برمل وزیرستان را نگه دارد. این بهترین مفکوره نمی باشد، زیرا وزیرستان و مردم قبیلوی را به دو بخش تقسیم می کند. شاید این به دلیلی باشد که نقشه های که امیر و دیورند بالای آنها کار می کردند، بسیار دقیق نبودند؛ چون وقتی تیم های علامه گذاری به ساحه می روند تا مرز را علامه گذاری کنند، ساحاتی که در نقشه وجود دارد، در زمین نیست و برعکس آن. از خاطرات امیر آشکار می شود که امیر با این فیصله بسیار خوش بوده است. زیرا دیورند را در پایان مذاکرات در یک دربار (جرگه) عمومی کابل استقبال نموده، مورد تقدیر قرار داده و نشان های مختلف شجاعت برایش اعطا می شود. امیر در عین زمان و مخفیانه پروپاگند های بر ضد برتانیه پخش نموده و می گوید که او خوش نبوده و خیلی خوب خواهد بود اگر خط بیشتر به طرف شرق کشانیده شود.

این خط که در بین سال های ۱۸۹۳ و ۹۶ علامه گذاری می شود از مرز های پارس تا واخان (یک باریکه کوچک که برتانوی ها اصرار داشتند در بین امپراتوری های برتانیه و روسیه باید یک فاصله موجود باشد) ادامه دارد. دو ساحه وجود دارد که در آن زمان بدون علامه گذاری می ماند: یکی در منطقه چترال و دیگری در منطقه قبیله مهمند. تیم علامه گذاری تلاش می کند که خط را تا حد ممکن با استفاده از پدیده های طبیعی مانند قله کوهها، جویبار ها و دریا ها به حیث مرز ها استوار سازد، تا ساحات تخلیه دریا ها را جدا سازد. آنها همچنان می کوشند که پایه های مرزی نصب کنند تا منحصی شواهد فزیکری مرزی موجود باشد. با آنهم در چندین مورد واضح نمی باشد که مرز از کجا می گذرد. این تا اندازه زیادی تابع پدیده های فزیکری نبوده و نا آگاه به آسانی می تواند آن را بی خبرانه قطع کنند.

ارزش دارد که از نزدیک به مسیر این مرز طویل ۱۹۰۰ میلی دیده شود. بخش اول قله های کوههای هندوکش را دنبال می کند، جاییکه در آنها فقط کوتل های موقتی/موسمی وجود دارد. این بخش واقعا بسیار امن است، زیرا ارتفاع و سردی، حرکت نیروها از آن را مشکل می سازد. بعد، خط پایین شده و به طرف کوههای مهمند می رود، جاییکه در آن یک بخش بدون علامه گذاری میماند. در اینجا چند کوتل مهم دیگر وجود دارد. با پایین شدن به منطقه حیاتی ستراتژیک، تعداد کوتل ها افزایش می یابد که شامل کوتل خیبر، کوتل مهم دیگری در اجنسی کرم و سومی کوتل توچی است که مسیر مهمی برای تهاجم در زمان های گذشته بوده است. بعد، خط در ساحه وزیرستان، قله ها و نوک کوهها را بصورت روشن دنبال نمی کند. خط بسیار پیچیده بوده و زمین های زراعتی مردمان زیادی را قطع می کند. خط حد اقل ۱۲ روستا را دو نیم ساخته و روستا های دیگری را از ساحات زراعتی ایشان جدا می سازد. اما مرز در بخش های جنوب آن آسانتر و اکثرا شامل دشت ها است.

ارزیابی ما از این خط چه است؟ آیا این بهترین دستاورد در آن زمان بوده است؟ شاید بلی، اما بنا به گفته فریزر تایلر، شامل «تعداد زیاد نواقص و چندین مفاد» بوده است. او می گوید، «این خط از نگاه قومی، ستراتژی و جغرافیایی غیر منطقی است». لوییس دویری افغان شناس دیگری می گوید، این «یک نمونه کلاسیک مرز های مصنوعی سیاسی است که یک ساحه فرهنگی را قطع میکند». طوریکه گفته شد، این خط قبایل و گروههای قبایلی را نیم می کند. برمل وزیرستان در جانب افغانستان و باقیمانده وزیرستان در جانب برتانیه یا پاکستان قرار دارد. ساحات قبیلوی مهمند نیز دو نیم شده است. بصورت ناگزیر و بخاطر اینکه مرز بصورت عام در ساحات بسیار دور قرار دارد، فوق العاده شکافدار بوده و نظارت آن مشکل است، به خصوص وقتی که گروههای خانوادگی در هر دو جانب قرار داشته باشند. بطور خاصی در وزیرستان، تعداد زیاد کوتل ها و راه های وجود دارد که از طریق آن به آسانی می توان از هند برتانوی (یا پاکستان) به داخل افغانستان رفت و برگشت.

این خط مفاد های برای برتانیه دارد. یک مفاد ستراتژیک این است که آنها دربرگیرنده موقعیت های حاکم بر کوتل ها و ارتفاعاتی است که نظارت را سهل می سازد. آنها همچنان موفق می شوند که یک مرز سه جانبه بدست آورند: دیدگاهی که زمان های درازی در سر داشتند. اولین بخش مرز عبارت از دولت حایل یا افغانستان است. بخش دوم عبارت از ساحات قبایلی در کوهها که برتانیه نمی خواست اداره کند، اما می خواست به سادگی گاریزون شود. این ساحات، ایالت های تابع در جانب هندی خط بودند، اما نه تحت حاکمیت هند برتانوی. بخش سوم به عقب بر می گردد، جاییکه حکومت واقعی هند شروع می شود. عمق این سیستم مرزی به یقین می تواند روس ها را دور نگه دارد، اما نتیجه اینکه برتانیه با مشکل نظارت داخلی مواجه می شود.

این مرز همچنان مفاد زیادی برای افغان ها دارد. طوریکه حالا جریان دارد، حاکم افغانستان می خواهد کشور خود را متحد ساخته و آنرا به یک دولت منجسم تبدیل کند. زیرا برای او یک مجموعه مرزهای روشن داده شده و برای او بسیار آسان است که قدرت خود را در داخل این مرز ها به نمایش گذارده و می داند که در امور او مداخله نمی شود. در بخش شمال، او برای اولین بار می تواند قدرت و کنترل خود را تا آن مرز ها گسترش دهد. او همچنان می تواند تا آخر مرز نورستان پیشروی نموده و قبایل آنجا را مسلمان نماید. او مالک دفاع عالی به مقابل دست اندازی های بیشتر برتانیه نیز می شود - یک حصار خاردار متشکل از قبایل مشکل آفرین.

این مرز ها برای مردمان محلی اثرات عملی چندانی ندارد. آنها هنوز از آزادی رفت و برگشت برخوردار اند. آنها هنوز توسط بازیگران مختلفی استقبال می شوند. عبدالرحمن در معاهده ۱۸۹۳ که با دیورند امضا می کند، تعهد می نماید که نفوذ خود در آن سوی مرز را گسترش نمی دهد. اما این کار، او را از دعوت قبایل از آن مناطق به کابل و دادن افتخارات، دستبردها، پول، تفنگ و غیره مانع نمی شود - هر چیزی که بتواند آنها را خوش نگه دارد و هر چیزی که بتواند آنها را در جانب او نگه دارد. این خط هم چنان پناگاه مطمینی فراهم می سازد. اگر شما جرمی در هند برتانوی مرتکب می شوید، تنها یک گزینه برای پناه گیری با قبایل پشتون در جانب هند دارید؛ بلکه می توانید به داخل افغانستان نیز فرار کرده و از دستگیری خلاص شوید. استرداد مجرمین در آن سال ها یک مسئله مزورانه بوده است.

مردم محل خوش نداشتند که تحت هرگونه دادگاه برتانوی باشند. افسرانی که مصروف علامه گذاری خط بودند به زودی خود را مورد اعتراض ناخوشایند به شکل مرمی می یابند. تا ۱۸۹۷ یک قیام عمومی در تمام ساحات صورت می گیرد تا اینکه ۶۰ هزار سرباز منظم برتانوی می تواند آنرا خاموش سازد.

در ۱۹۰۴ لارڈ کرزن تصمیم می گیرد که ساحه را تقسیم کند تا اداره آن را آسان سازد. اول تمام ساحه مربوط پنجاب می باشد. لارڈ کرزن آن را جدا نموده و یک حکومت ولایت مرزی شمالغرب (صوبه سرحد) ایجاد می کند. او ساحات قبایلی در ماورای مرز های اداری هند تاسیس می کند، جایکه حکومت هند نمی خواهد با قوانین منظم اداره شود. قوانین مختلفی برای این ساحات قبایلی در نظر گرفته می شود، نظامنامه جرایم سرحدی که به اشکال مختلفی از سال های ۱۸۷۰ بدینسو مورد اجرا است. آنها اکنون با یک شیوه سیستماتیک عملی می شوند. آنها یک مجموعه قوانین سختی اند که با بعضی پیامد های هشدار دهنده تا هنوز به قوت خود باقی اند، کم و بیش به شکلی که برتانیه بر جای گذاشته است. تمام وظایف نظارتی، اجرایی و دادگاهی در دست یک اجنت سیاسی قرار دارد که از طریق یک کمیشنر، مستقیماً به حکومت دهلی و حالا به رییس جمهور پاکستان پاسخگو است. اجنت های سیاسی مناسبات با قبایل را از طریق منتفدینی بنام ملک ها به پیش می برند، کسانیکه برای شان یارانه داده می شود تا نظم را نگه دارند. اجنت ها در قرارگاههای مستحکم شهر عمده اجنسی قبیلوی قرار دارند که اولاً پنج و حالا هفت می باشد.

به منظور عدالت، اصل مسئولیت جمعی و مجازات جمعی هنوز قابل تطبیق است. سایر اعضای قبیله می تواند برای هر جرم مرتکب شده توسط یکی از اعضای قبیله مسئول شناخته شود. یک اجنت قبیلوی می تواند یک جرگه دایر نموده و چندین ملک را دعوت کند تا به او در مورد قضایای مدنی و جرمی کمک کند. اما تصمیم این دادگاه مصنوعی بالای اجنت سیاسی مرعی الاجرا نمی باشد. قضایا مطابق قوانین مرسوم تصمیم گرفته می شود. نمایندگی قانونی و آزمون متقابل (بازجویی) در جرگه ها مجاز نیست. شواهد ارایه نمی شود، پولیس آموزش دیده یا شواهد علمی استفاده نمی شود، اما شایعه می تواند ارایه گردد. قبایل می تواند در مجموع توسط محاصره و عدم دسترسی به بازار مورد مجازات قرار گیرد. آنها می تواند از اعمار روستا های جدید منع شوند. در آنجا می تواند حبس دلخواه موجود باشد. اجنت سیاسی می تواند از یک فرد قبایلی ضمانت ۲۰ هزار دالری تقاضا کند یا برای مدت سه سال حبس گردد. رفتار اجنت های سیاسی از نگاه دادگاهی قابل بازبینی نمی باشند. فرمان های دادگاه عالی پاکستان در این ساحات قابل تطبیق نیست. یک نسخه پاکستانی درخواست لوتیان غربی نیز وجود دارد. ساحات سرحدی اعضای به پارلمان ملی می فرستند اما قوانینی که پارلمان تصویب می کند در ساحات سرحدی قابل اعتبار نیست، مگر اینکه مورد تایید رییس جمهور قرار گیرد. تا ۱۹۹۶ در آنجا هیچ گونه حق رای وجود نداشت و احزاب سیاسی در آن مناطق غیرقانونی بود.

وقتی برتانیه این ساحات را ایجاد می نماید، دو نوع سیاست اتخاذ می کنند. آنها مطابق سیاست «مرز نزدیک» تصمیم می گیرند که در امور قبایل بسیار مداخله نکنند. پس از جنگ سوم افغان (یک منازعه کوتاه در بین برتانیه و افغانستان در ۱۹۱۹)، تعداد زیاد این ترتیبات ها از بین رفته، برتانیه دوباره به سیاست «پیشروی» روی آورده و تعداد زیاد سربازان را در موقعیت های مهم ساحه به خاطر جلوگیری از تجاوز و بی نظمی مستقر می سازد. هیچیک از این سیاست ها بطور خاصی خوب کار نمی دهد. اذیت و تجاوز دایمی در مرز ها ادامه می یابد. شاهان افغان عقب نشینی نمی کنند. آنها جنایت کاران را برای آزار برتانیه در هند استفاده می کنند تا وابستگی آنها با خود را داشته باشند. هر وقتیکه هر گونه سوی ظن مداخله در افغانستان احساس می کنند، به مردان قبایلی پول می دهند تا با برتانیه دشمنی کنند. سیاست «پیشروی» باعث ارسال تعداد زیاد سربازان منظم و مصرف مقدار هنگفت پول، یعنی ملیون ها پوند می شود. با وجودیکه یک دوره کوتاه موفقیت در سالهای ۱۹۲۰ وجود دارد، شورش های خشونت بار در سال های ۱۹۳۰ هنوز هم وجود دارد. بیش از ۲۰۰ تهاجم از ساحات قبایلی به داخل ساحات مسکونی ثبت شده است. فقیر ایپی در ۱۹۳۶ حدود ۳۲ هزار نیروی منظم و ۵ هزار پیرو/شاگرد دارد. حقیقت این است که ترتیبات به نحو خوبی کار نمی دهد؛ آنها در حالیکه نگهبان مرز های خارجی اند، نمی توانند امنیت داخلی را تضمین کنند.

در لحظات استقلال هند و پاکستان یک مسئله/کنجکاوی قانونی وجود دارد. حالت قانونی این ساحات تغیر می کند. آنها هیچ توافقی با حکومت هند عقد نکرده بودند، چون بخشی از حکومت هند برتانوی نبودند. تمام توافقات آنها بصورت مستقیم با تاج/تخت انگلیس بوده است. لذا از نگاه قانونی، به هنگام استقلال، تمام این توافقات از بین رفته و ساحات قبایلی مستقل می شوند. اما پاکستان در ماه نومبر ترتیباتی با ساحات قبایلی رویدست می گیرد که مطابق آن، مناسبات آنها با پاکستان باید بر همان بنیادی باشد که با برتانیه بوده است. به این ترتیب پاکستان مالک این ساحات می شود. آنها این ساحات را به میراث نگرفتند؛ بلکه به حیث قلمرو های نیمه مستقل دی فکتو (بالفعل) بدست آوردند.

افغانستان واکنش بدی به مقابل استقلال هند نشان میدهد. افغان‌ها پیش از استقلال در ۱۹۴۷ بسیار مشتاق بودند که ساحات پشتونی را به نحوی زیر حاکمیت افغان‌ها بیاورند. آنها به لارد مونت باتن می‌نویسند که امکان آمدن پشتون‌ها به زیر بال افغان‌ها را در نظر گیرند. برتانیه آن را رد کرده و می‌گوید که این موضوع باید با مقامات جانشین مطرح گردد. افغانستان به هنگام استقلال، در باره نگرش خود در مورد این ساحات پیام‌های مخلوطی می‌دهد. اولین سفیر در پاکستان در بیانیه خود می‌گوید، «من اعلان می‌کنم که افغانستان هیچ ادعای بالای قلمروهای سرحدی ندارد و حتی اگر چیزی هم که بود، در اختیار پاکستان گذاشته شده است. هر چیز مخالفی که در رسانه‌ها گفته میشود قابل اعتبار نبوده و به حیث یک خبر دروغ پنداشته شود». در عین زمان، رادیو کابل تقاضا می‌کند که تمام قلمروها تا اندوس و بلوچستان باید دوباره به افغانستان الحاق گردد. آنها یک دیدگاه امپراتوری افغان را بر سر داشتند، همانطور که ۲۰۰ سال پیش بوده و می‌خواستند که به بحر دسترسی داشته باشند.

ما علاقه داریم احساسات بدی که در بین پاکستان و افغانستان به ارتباط مرزها وجود دارد، فراموش کنیم. افغانستان در ۱۹۴۸ به شمولیت پاکستان در ملل متحد رای منفی می‌دهد. پاکستان کالا‌های وارداتی و صادراتی افغان در مرزها را به تعویق می‌اندازد. رادیو افغان برای استقلال پشتونستان اعلامیه می‌دهد. پاکستان در ۱۹۴۹ بصورت غیرعمدی قلمرو افغانستان را بمبارد می‌کند، منازعه‌ای که دنبال می‌شود. کمی پس از آن یک لویه جرگه در کابل تمام معاهدات مرزی با برتانیه را ملغی اعلام نموده، پشتیبانی از یک پشتونستان مستقل اعلان گردیده و تقاضا می‌شود که برای تمام مردم این ساحات رفتندی به راه انداخته شود تا برای یکجا شدن با افغانستان رای بدهند. چوک پشتونستان و روز ملی پشتونستان ایجاد می‌شود که از آن زمان به میراث مانده است. در ۱۹۵۰ تجاوری به داخل ساحات قبایلی توسط نیروهای افغان در جامه افراد قبایلی صورت می‌گیرد. این تجاوز توسط پشتون‌های پاکستانی عقب زده می‌شود. پاکستان واردات افغان را برای سه ماه متوقف می‌سازد. حکومت پاکستان در ۱۹۵۴ - ۵۵ تصمیم می‌گیرد که ساختار اداری کشور را تغییر دهد. آنها به عوض ولایات جداگانه پنجاب و سند، یک اداره واحد پاکستان غربی برای توازن با پاکستان شرقی (حالا بنگله دیش) ایجاد می‌کنند. افغانستان آن را طوری می‌بیند که ساحات قبایلی از زیر نفوذ آنها خارج می‌شود. لذا شورش‌های بر ضد سفارت پاکستان در کابل و تظاهرات ضد آن در پاکستان به راه انداخته می‌شود. سفری و بسیج نظامی اعلام می‌شود. جنگی صورت نمی‌گیرد، اما مناسبات دیپلماتیک تا حد نهایی خراب می‌شود. در آن زمان سفیر برتانیه در کابل، سر دانیل لاسیلز، مکاتبات نگران‌کننده‌ای با لندن دارد. او تشویش دارد که حالت قانونی خط بطور خاصی نفوذ ناپذیر نبوده و برتانیه شاید نتواند از پاکستان پشتیبانی کند، اگر موضوع به کدام محکمه بین المللی ارجاع گردد.

در ۱۹۶۰ هنگام اتحاد پاکستان با ایالات متحده، فرصت مناسبی برای روس‌ها میسر می‌شود. قضیه پشتونستان برای آنها بهترین بهانه برای اتحاد با افغانستان است. روزنامه پروادا خواهان تقاضای رفتند شده، از تهاجمات و بمباران وحشتناک پاکستان بالای قلمروهای قبیلوی گزارش می‌دهد. اتهاماتی وارد می‌شود که گویا باعث تلفات عظیمی در میان مردم ملکی شده که پشتیبان جنبش حق تعیین سرنوشت بوده‌اند. در ۱۹۶۱ منازعه دومی و بزرگ‌تر ایجاد شده و مرزها برای ماهها مسدود می‌شود. افغانستان نمی‌تواند اکثر میوه جات تولیدی خود را از طریق مسیر عنعنوی پاکستان صادر کند. کوچی‌ها نمی‌توانند مرز را برای رفتن به چراگاههای خود عبور کنند. افغان‌ها مجبور می‌شوند تمام کالا‌های خود را از طریق اتحاد شوروی صادر کنند و به این ترتیب افغانستان در کام اتحاد شوروی فرو می‌رود.

پس از این سریال‌ها، کسی نمی‌تواند پاکستان را به خاطر برگشت به تشویش‌های مرزهای شمالغربی ملامت کند و یا برای آنچه که در کابل اتفاق می‌افتد. پاکستان افغانستان را به حیث یک پشت - جبهه‌ای می‌بیند که می‌خواهد در یک موقعیت تنزل در کنترل داشته باشد، اگر تصادم دیگری با هند در بالای کشمیر صورت گیرد. اما بزرگترین تشویش عبارت از کنترل کابل و جلوگیری از بروز دوباره همین مشکلات مرزی است. در سالهای ۱۹۸۰ و تهاجم شوروی کاملاً معقول به نظر می‌رسد که مناطق قبایلی به حیث نقطه صدور مجاهدین به داخل افغانستان استفاده گردد. در سالهای ۱۹۹۰ انزوای کامل ساحه بار دیگر آنرا به یک محل کاملاً مناسبی تبدیل می‌کند که نه تنها میزبان جنگجویان برای استقلال کشمیر اند، بلکه همچنان برای تربیه و آموزش طالبان پیش از آنکه حرکت نموده و اکثر افغانستان را کنترل کنند. این ساحات در ۲۰۰۱ بار دیگر پناهگاه طالبان میشود. بعد، آنها به وزیرستان و کوئته عقب نشینی می‌کنند. این حالت برای حکومت پاکستان مناسب بوده است. آنها می‌توانند ساحات طالبان را به حیث کمربند طالبانی در بین افغانستان و پاکستان نگه دارند. اگر حکومت دست نشانده غرب در افغانستان سقوط کند، این برای شان آزادی میدهد تا دوباره آنجا رفته و نفوذ خود را برقرار سازند. اما پاکستان با دنبال نمودن این سیاست، یک ارژدهای را بوجود می‌آورد که نمی‌تواند کنترل کند. طالبان افغان برای مداخله در افغانستان خوب اند اما این ساحه برای افراد گرایان مذهبی مخالف حکومت پاکستان نیز فراهم شده است. تلاش‌های ترور رئیس جمهور قبلی (مشرف) معلوم گردیده که در ساحات قبیلوی در وزیرستان جنوبی طرح شده است. پاکستان در یک منازغه طولانی در این ساحات کشیده شده، همانطور که برتانوی‌ها پیش از آن شده بودند. در ۲۰۰۴ و تحت فشار ایالات متحده، ارتش پاکستان بالای یک محوطه در وزیرستان حمله

نموده و وضع بد تر می شود. پاکستان تلاش می کند تا با ملیشه ها به یک توافق برسد (موافقت نامه ۲۰۰۴ میرانشاه) بر این بنیاد که «ملیشه ها میتوانند در وزیرستان باشند، اما اول باید با اجنت های سیاسی ثبت نام کنند». اما این کار نمی دهد.

ملیشه ها کوشش دارند تا از هر گونه نفوذ پاکستان در این منطقه جلوگیری کنند. آنها از وزیرستان جنوبی به وزیرستان شمالی می روند. آنها مردم را مرعوب می کنند. آنها بالای سیستم شکننده حکومت حمله کرده، ملک ها و بزرگان را به قتل می رسانند. آنها باعث درگیری با اجنسی کرم نیز می شوند، جاییکه بطور غیرمعمول یک قبیله پشتون شیعه وجود دارد. در آنجا تلاش های زیادی صورت می گیرد تا طالبان یا ملیشه ها مورد استقبال قرار گیرند، با پیشنهاد اینکه اگر سربازان خارج شوند، حملات متوقف می شود، در حالیکه افزایش یافته است. در عین زمان فعالینی که از این مناطق بازدید کرده و حتی شاید آموزش دیده و تربیه شده باشند، مصروف طرح حملات در برتانیه می باشند. حرکاتی وجود دارد تا لشکر های قبیله ای به مقابل ملیشه ها قیام کنند، اما یک خطر وجود دارد که این موضوع باعث جنگسالاری بیشتر می شود. حال در آنجا تصادمات وحشتناکی جریان دارد، نزاع در منطقه باجور، جاییکه ۱۰ هزار پناهنده از پاکستان به افغانستان مهاجرت می کند.

این وضع ما را به کجا می رساند؟ افغانستان خط دیورند را به حیث مرز بین المللی به رسمیت نمی شناسد. افغان ها ادعا دارند که خط تحت اجبار کشیده شده است. آنها سوال دارند که آیا اسناد منظمی وجود داشت. آنها بعضا پیشنهاد می کنند که برتانیه توافق نامه را پس از برگشت به خانه ساخته اند. آنها همچنان سوال دارند که آیا امیر عبدالرحمن واقعا می دانست که چه چیزی را امضا میکند، آیا او نقشه ها را می دانست و آیا او واقعا می خواست که این مرز باید یک مرز بین المللی باشد. آنها شکایت دارند که در لحظات استقلال، برای پشتون ها گزینه حق تعیین سرنوشت داده نه شده است. برای آنها فقط حق انتخاب الحاق با هند یا پاکستان داده شده، نه انتخاب استقلال یا الحاق به افغانستان. آنها می گویند که جرگه منعقد در بین پاکستان و مردم قبایلی شاید منظم نبوده باشد. آنها می گویند که معاهدات منعقد در بین برتانیه و افغان ها به هنگام استقلال فسخ می شود، آنها ادعا می کنند که پاکستان یک دولت جانشین قابل اعتبار برای هند برتانوی نیست.

البته پاکستان نگاه کاملا متفاوتی به قضیه دارد، با بحث اینکه این مرز ها یا خط دیورند یک مرز قانونی بین المللی در ۱۸۹۳ بوده و توسط معاهدات بعدی در ۱۹۰۵، ۱۹۱۹، ۱۹۲۱ و ۱۹۳۰ تایید شده است. پاکستانی ها خود را میراثدار حقوق قانونی برتانیه در لحظات استقلال می دانند.

وقتی خط در ۱۸۹۵ - ۹۶ کشیده می شود، تعداد زیادی از مقامات برتانوی به این نظر بودند که این خط هرگز یک مرز بین المللی نمی باشد. این یک خطی خواهد بود که ساحات نفوذ را علامه گذاری می کند، نه حاکمیت را. سر دینیز فیزپاتریک، گورنر جنرال پنجاب می گوید که نظر حکومت برتانیه این بوده است: «من فکر می کنم بسیار مهم است دانسته شود که این یک خط در جانب ما بود تا مداخلات امیر مطلقا قطع شود، به استثنای زمانیکه ما اجازه می دهیم یک قبیله را تویخ کند». او بعدا می گوید، «در جاییکه برای ما ممانعت از تجاوزات قبایل بالای قلمرو امیر مشکل میباشد... ما باید به نحو مناسبی به امیر اجازه حمله متقابل بدهیم، با درک اینکه او دوباره عقب نشینی کند». (اما وقتی امریکایی ها بطور روز افزونی با استفاده از طیارات بی سرنشین و نیرو های خاص خود بالای پاکستان حمله می کنند، به یک فیصله قانونی متفاوتی استناد می کند: حق دفاع خودی منحصرا پاسخ به حملات ۹/۱۱). قرار معلوم مقامات برتانوی در آن زمان در نظر داشتند تا مرز های خط دیورند را به یک مرز درست بین المللی تبدیل کنند تا بتوانند از نظامنامه جرایم سرحدی صرفنظر نموده، حالت ساحات قبیله ای را تنظیم و آنها را در زیر حاکمیت نورمال برتانیه به حیث بخشی از هند برتانوی بیاورند.

همچنان ملاحظیات قانونی متعددی وجود دارد. مطابق قوانین بین المللی، خطوط جدا کننده حوزه نفوذ غالبا به خطوط مناسب مرز های بین المللی انکشاف می کند، بعضا حتی بدون توافق دولت های مربوطه. آنچه دادستان های بین المللی به آن نگاه می کنند، عبارت از معاهدات اصلی نیست؛ این معاهدات غالبا می تواند بسیار بی اهمیت باشد. آنچه مهم است، تمرین یا عملکرد دولت ها است. آیا دولت ها این خطوط مرزی را به حیث مرز های دی فکتوی بین المللی می شناسند؟ اگر آنها چنین می پندارند، آنها می توانند به حیث مرز های بین المللی شناخته شوند، بدون اینکه نیاز به معاهدات دیگری باشد.

متاسفانه یک الحاق طلبی نادرست در نظر افغان ها وجود دارد. افغان ها مشتاق یک بندر بحری اند. آنها می خواهند یک ملت پشتونی ایجاد کنند، چیزیکه هرگز وجود نداشته است. در حقیقت، آیا پشتون ها گاهی یک مردم متحد بوده اند؟ افغان ها چگونه می توانند بالای یک قلمرو اضافی ادعا کنند، وقتیکه قادر نیستند آن چیزی را که دارند، اداره کنند؟ در باره حق تعیین سرنوشت پشتون ها در جانب افغانستان چه می توان گفت؟ از نگاه مناقشه، از آنجاییکه تعداد پشتون ها در جانب پاکستان بسیار زیاد اند، باید فرزندمی برای پشتون های افغانستان جهت پیوستن به پاکستان برگذار شود، نه برعکس آن؛ عین موضوع برای تاجیک

ها، ازبیک ها و ترکمن ها در شمال افغانستان قابل تطبیق است. این یک بحث بسیار مشکل است که دوجانبه قطع می کند. این یک تناقض گویی است اگر فکر شود که این مرز بین المللی نیست. حتی اگر رفتاری برگزار شود و در آنجا استقلالی به وجود آید، بازهم باید مرزی در بین یک پشتونستان مستقل و افغانستان موجود باشد. ما باید قانون را کنار گذاشته و به سوال عملی فکر کنیم که در حال حاضر، واقعیت ها از چه قرار است.

این یک خط پیچیده است، اما مرز های پیچیده زیادی در سراسر جهان وجود دارند که هیچ مشکلی ندارند. مشکل واقعی این است که خط به ذات خود بی ثباتی تولید می کند، زیرا از یک طرف قابل نظارت نیست و از طرف دیگر قانون اساسی مناطق قبیلوی اجازه انکشاف اقتصادی در منطقه را نمی دهد. پاکستان در ۶۰ سال استقلال خود قادر نبوده است که این مناطق را زیر اداره مناسب بیاورد. آنها به حیث یک چاه بی ثباتی باقی مانده که نمی تواند به منافع نهایی افغانستان و پاکستان صدمه بزند. با چنین قانون اساسی عجیب در مناطق قبیلوی، هیچگونه امکان واقعی ثبات، ایجاد حکومت قانون، سیستم مناسب بانکی، پاسخ گویی مقامات محلی یا تاسیس چوکات های ضروری برای تجارت و بازرگانی بوجود نخواهد آمد. اگر قضیه از این قرار است که ثبات به دنبال رفاه اقتصادی می آید، چگونه می توان تغییرات اقتصادی ای آورد که باعث ثبات موقتی در چنین یک محیط گردد؟ نبود انکشاف و زیربنا برای انکشاف چنان همه گیر و چنان صدمه ای بر مردم قبیلوی در طول نسل ها رسانیده که دورنمای یک راه حل را دشوار ساخته است. در اینجا یک دایره خبیثه جریان دارد، جایی که مردم فقیر از دسترسی به امکانات، آموزش و دورنمای وسیع تر در شیوه زندگی خویش محروم اند؛ هنوز هم نبود آموزش و امکانات چنان دشمنی عمیق در مقابل معرفی هر گونه کمک خارجی بوجود آورده که شاید بتواند شیوه زندگی ایشان را تغییر دهد. احصاییه منطقه، داستان کاملی به دست می دهد. ۵۷ فیصد مردم به آب صحتی آشامیدنی دسترسی ندارد. نرخ سواد ۱۷ فیصد و برای زنان ۳ فیصد است. برای هر ۷۶۷۰ نفر یک داکتر وجود دارد. هنوز هم به گونه مثال، خطابه ها داده می شود که این توطیه غربی هاست که می خواهند قبایل را نابارور ساخته، کارکنان کمک های صحتی را جمع نموده و بطور وحشتناکی مورد حمله قرار می دهند.

نتیجه گیری

این آسان است که برای دیدگاهی برای آینده قلمرو ها در هر دو جانب خط دیورند التماس/دعا کرد. به خاطر باشندگان منطقه و دنیای وسیع تر، دیدگاه باید این باشد تا: مرزی داشته باشیم که بتواند به نحو خوبی نظارت شده و پایدار باشد؛ چوکات حقوقی و قانونی داشته باشیم که انکشاف دوامدار در هر دو جانب را اجازه دهد (زیرا عدم توازن بنیادی در ثروت و سرمایه گذاری در چنان همجواری باعث بی ثباتی می شود)؛ برخورد افراط گرایانه محو شود؛ فیصله بزرگتری در باره خلع سلاح نهایی قبایل پشتون های کوهی صورت گیرد.

با وجودیکه پیش بینی چنان وضع نهایی برای قلمرو های خط دیورند آسان است، ما باید پرسان کنیم آیا هر یک از جوانب واقعا اراده کار برای ایجاد چنان وضعی دارند. پاسخ این پرسش چندان آرامش بخش نیست. اول، افغان ها از چنین دیدگاه استقبال نمی کنند. با وجودیکه کرزی از پاکستان می خواهد در ماورای خط مداخله نکند، او از شناخت خط انکار می کند. کرزی و سایر سیاستمداران افغان نمی خواهند از ادعا های الحاق طلبی بالای قبایل پشتون در جانب پاکستان صرفنظر نمایند، زیرا این ادعا ها عمیقا در سیاست و تاریخ افغان ها ریشه دوانیده است. برعلاوه، افغانستان حتی خواهان تنظیم وضع (قانون) اساسی مناطق قبیلوی و گذاشتن آنها تحت قوانین منظم پاکستان نمی باشد. اگر چنین چیزی رخ دهد، افغان ها احساس می کنند که مناطق قبیلوی از دست آنها بیشتر می لغزد. قرار معلوم پاکستان نیز کاملا خوشحال است تا اجازه دهد که حالت موجود ادامه یابد. آنها می توانند از مناطق قبیلوی برای مداخلات در افغانستان به شیوه بازی بزرگ استفاده کنند. پاکستان با باور اینکه حکومت افغانستان شاید نتواند دوام طولانی داشته باشد، می خواهد مناطق قبیلوی را در حالت موجود نگه دارد تا به آنها اجازه دهد که به آسانی در هر چه در افغانستان رخ می دهد نفوذ داشته باشند. با وجودیکه پاکستان از گسترش بی ثباتی افغانستان به داخل پاکستان تشویش دارد، اما ملاحظات ستراتیژیکی دارای اهمیت بزرگتری است. به ارتباط مردمان محل و صرفنظر از تمام دشواری ها (با وجودیکه رای گیری صورت نه گرفته)، به ملاحظه نمی رسد که در آنجا کدام اراده جمعی برای حرکت به پیش وجود داشته باشد. آنها علاقه دارند که شیوه زندگی قبیلوی خویش را با وجود فشار های خارجی نگه دارند. آنها همچنان علاقه دارند که نظامنامه جرایم سرحدی را صرفنظر از سختگیری و عدم مطابقت آن با اندیشه های مودرن حقوق بشر به حیث یکی از علایم مشخص هویت خویش نگه دارند. در کنار وضع موجود منافع بسیاری از بزرگان محلی، قاچاقبران و سایر پول سازان فاسد نیز وجود دارد.

یگانه راه ممکن که انکشافی صورت گیرد عبارت از اینستکه اهمیت فوق العاده این مشکل توسط هر دو کشور منطقه و سایر قدرت های بزرگ جهان با درنظر داشت منافع ثبات و انکشاف افغانستان و آسیای میانه شناخته شود. به نظر می رسد که چند حکومت

غربی (به استثنای حکومت برتانیه) چیزی بر خلاف سیاست پاکستان داشته باشند، در حالیکه به یک دیدگاه وسیع تر برای یک منطقه بزرگتر دربرگیرنده دولت های افغانستان، پاکستان، هند، ایران و آسیای میانه نیاز است. این نیازها شامل همکاری فوری در بین افغانستان و پاکستان، کمک قدرت های منطقوی، نوعی غیرنظامی سازی مناطق قبیلوی و سرمایه گذاری در هر دو جانب خط می باشد. ایجاد یک منطقه تجارت آزاد از هند تا پاکستان، افغانستان و آسیای میانه باید به حیث یک هدف دراز مدت در نظر گرفته شود. وقوع این مسایل در آینده نزدیک مشکل به نظر می رسد. طور مثال، تلاش های اخیر توسط افغان ها و پشتون های پاکستان برای تدویر یک جرگه مشترک (به شمول مذاکره با طالبان) رد می شود. طالبان اشتراک خود را تا زمان خروج تمام نیرو های خارجی از کشور رد می کنند. باوجودیکه این ابتکار فقط روزنه کوچکی از یک مشکل بزرگ می باشد.

به حیث یک مفکوره آخری می توان پیشنهاد کرد که تصور دولت - ملت ویستفالی (با مفاهیم تمامیت ارضی و بیرون سازی بازیگران خارجی از دولت) شامل یک منطقه ای نمی شود که در سده نژده با اندیشه های اسلامی دولتداری اداره می شدند، جاییکه امپراتوری ها برای چندین نسل می آیند و می روند، در حالیکه تعیین مرزها هیچ مفهومی ندارد.

وقتی لارد کرزن در ۱۹۰۷ برای دانشمندان اکسفورد سخنرانی می کند، با یک اعتماد به نفس عالی و اواخر - ویکتوریای در باره آینده مناطق مرزی جهانی سخن می گوید:

«بیهوده خواهد بود اگر تاکید شود که یک دانش دقیق مرزها بوجود آمده یا خواهد آمد: چون هیچ قانونی نمی تواند برای تمام ملل یا مردم، تمام حکومت ها، تمام قلمروها یا تمام اقلیمها قابل تطبیق باشد. تحول مرزها شاید یک هنر باشد تا یک دانش، لذا اشکال و اعلامیه های آن پلاستیکی و منعطف اند. اما تمایل عمومی به پیش است نه به عقب؛ تکبر و جهالت بیش از این افضلیت ندارد؛ اولویت به دانش علمی داده می شود؛ ملاحظات قومی و جغرافیایی به خوبی وزن می شوند؛ دانش حقوقی نقش افزایشی بازی می کند؛ آگاهی ملتها بیشتر و بیشتر شامل می شود. لذا، مرزها که در این اواخر غالباً موجب جنگ هاست، قابلیت این را دارند که به ابزار و اسناد صلح تبدیل شوند».

یکصد سال پس از سخنرانی او و ارزیابی وضع فعلی به مشکل می توان چیزی از اعتماد او برای آینده به اشتراک گذاشت.

1. <http://www.tandfonline.com/doi/pdf/10.1080/03068370902871508?needAccess=true>